



پایه پنجم، شماره ۱

علوی

گنجینه‌ی تابستان

این قصه:
کاجستان

کاجستان



خارج از هیاهوی دهکده، در کنار سیم های پیام رسان، دو کاج بلند قامت در کنار هم زندگی می کردند. سالیان دراز بود که در کنار یکدیگر رشد کرده بودند. هر مسافری که از آن جاده ی خاکی عبور می کرد، با دیدن شانه به شانه ایستادن آنها، لبخند می زد؛ گویی دو دوست صمیمی را می دید که در غم و شادی، تکیه گاه یکدیگرند. اما روزگار همیشه آفتابی و آرام نیست. پاییز سرد سر رسید و با خود، ابری تاریک و سرکش آورد. ناگهان، شلاق های بی رحم رگبار و تازیانه ی باد وحشی بر پیکر دشت فرود آمد. طوفان چنان با شدت می کوبید که زمین زیر پای درختان می لرزید.

در میان این هیاهو، یکی از کاج ها توان ایستادگی را از دست داد. خاک زیر پایش سست شد و ریشه های تنومندش از آغوش زمین بیرون کشیده شدند. او با قامتی خمیده و بی رمق، آرام روی شانه ی دوست دیرینه اش افتاد. با صدایی که از درد و شرمساری می لرزید، نالید:

«ای آشنای همیشگی ام، بر من ببخشای و اندکی به حال خسته ی من تأمل کن. طوفان ریشه هایم را از خاک بیرون کشیده است؛ سنگینی ام را پذیرا باش و چند روزی مرا تحمل کن...»

کاجستان

کاج همسایه، بی آنکه خم به ابرو بیاورد، با مهربانی و نرمی پاسخ داد:

«من هرگز عهد دوستی را از یاد نخواهم برد. امروز من تکیه گاه تو می شوم؛ چه کسی می داند، شاید فردا روزی این اتفاق ناگهانی برای من بیفتد و من محتاج آغوش تو باشم.»

طوفان هنوز در حال غرش بود، اما وقتی صدای گرم و لبریز از مهربانی دو کاج به گوش باد رسید، باد از این همه فداکاری شرمگین شد. شلاق هایش را کنار گذاشت، از خشم دست کشید و آرام و ملایم شد.

باران تند، جای خود را به قطره های حیات بخش و نرم بهاری داد. کاج آسیب دیده، در پناه امن دوستش و با نوازش باران، کم کم جان دوباره گرفت. ریشه هایش آرام آرام در عمق خاک رخنه کرده، در زمین استوار شدند و دوباره سالم و سر بلند ایستاد.

سال ها گذشت. میوه های کاج از شاخه های پر بارشان روی زمین نمناک می ریختند. دانه های کوچک در آغوش خاک مهربان ریشه می زدند و جوانه های تازه سر از خاک برمی آوردند. دیری نگذشت که آن دشت خالی، به جنگلی کوچک و سرسبز تبدیل شد.

مردم دهکده از آن پس، به پاس آن رفاقت بزرگ و جنگلی که از مهربانی آن دو درخت متولد شده بود، نام آنجا را «کاجستان» گذاشتند.





فرزندم با توجه به متن به سوالات زیر پاسخ بده.

۱_ چرا رهگذران، آن دو کاج را «دوست» می‌نامیدند؟

.....

.....

۲_ زمانیکه کاج آسیب‌دیده روی دوستش افتاد، چه درخواستی از او داشت؟

.....

.....

۳_ عامل اصلی آرام شدن طوفان و طغیان باد چه بود؟

.....

.....

۴_ پاسخ کاج همسایه به درخواست کاج آسیب‌دیده چه بود؟

.....

.....

۵_ مردم نام دشت را چه گذاشتند؟

.....

.....

